

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

آخرین مطلبی که در بحث اجزاء باید عرض کنیم این است که تمام این مباحثی که به حال در اجزاء مطرح شد و مسئله کشف خلاف را مطرح کردیم، در فرضی است که تبدل اجتهد شود. اگر مجتهدی رأی پیدا کرد و یا در مسئله ای تفحص کرده و دلیلی پیدا نکرد، و لذا به اصلی از اصول عملیه تمسک کرد، مثلاً شک کرد که آیا در رکعت سوم و چهارم یک تسبیح لازم است یا سه تسبیح؟ نسبت به زائد بر یکی اصله البرائه را جاری کرد، حال بعد از گذشت مدتی دلیل و اماره ای پیدا کرد بر اینکه تسبیحات اربعه سه مرتبه باید گفته شود، در اینجا که کشف خلاف می شود، بحث شد که آیا قائل به اجزاء شویم یا قائل به عدم اجزاء؟ که بحثش مفصل گذشت.

بحث تبدل در تقلید

اما مطلبی که امروز عرض می کنیم بحث تبدل در تقلید است، مثلاً شخصی مقلد مجتهدی بوده که یک تسبیحه را در نماز کافی می داند، حال آن مجتهد از دنیا رفت و به مجتهد دیگر رجوع کرده که یک تسبیحه را کافی نمی داند و می گوید: باید سه تسبیحه باشد، یا غیر از مسئله میت و حی، مثل اینکه - در زمان ما هم خیلی اتفاق می افتد - ابتداءً به مجتهدی رجوع می کند که آن یک تسبیحه را لازم می داند، حال بعد از گذشت مدتی به مجتهد حی دیگری رجوع کند - فرض کنید که آن حی دیگر را مساوی با این حی بدانند و یا أعلم از این حی اول بدانند - که می گوید: تسبیحات اربعه در نماز، باید سه مرتبه باشد، بحث در این است که در اینجا که تبدل در تقلید حاصل می شود، آیا قائل به اجزاء می شویم، یعنی نمازهایی را که تا به حال بر طبق رأی مجتهد اول خوانده، صحیح است و نیاز به اعاده ندارد، اما از این به بعد باید تسبیحات اربعه را سه مرتبه بخواند، یا می گوئیم: اجزایی در کار نیست؟

اگر اجزاء در کار نباشد، کار مشکل می شود و این شخص باید نمازهایی را که تا به حال، تسبیحات اربعه اش را یک مرتبه خوانده اعاده کند، البته این مسئله اعاده و عدم اعاده با قطع نظر از قاعده «لاتعاد» است، می خواهیم ببینیم که با قطع نظر از قاعده «لاتعاد» در اینجا آیا باید قائل به اجزاء شویم و یا عدم اجزاء؟

نظریه مرحوم شیخ (ره) بر عدم اجزاء

مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه شریف) فرموده اند که: فرقی نمی کند همان طور که در باب تبدل اجتهد قائل به عدم اجزاء شدیم، در تبدل تقلید هم باید قائل به عدم اجزاء شویم.

مرحوم شیخ(ره) دلیلی اقامه کرده فرموده‌اند: حجیت فتوای مجتهد برای مقلدینش از باب طریقت است، یعنی مقلد وقتی به مجتهد رجوع می‌کند و به فتوایش عمل می‌کند، از این باب است که فتوای مجتهد طریق به واقع است، پس حجیت قول مجتهد برای مقلد از باب طریقت است.

در ما نحن فیه که به مجتهد دیگر رجوع کرده که می‌گوید: تسبیحات اربعه را باید سه مرتبه خواند، این کشف از این می‌کند که آن فتوای مجتهد اول طریقت به واقع نداشته و فتوای مجتهد اول را ابطال می‌کند، و لذا نتیجه عدم اجزاء می‌شود.

نظریه مرحوم محقق اصفهانی(ره)

مرحوم محقق اصفهانی(ره) در حاشیه بر کفایه این نظریه مرحوم شیخ(ره) را مورد مناقشه و اشکال قرار داده‌اند. کلام ایشان مرکب است از دو قسمت است؛ یک قسمت اصل نظریه ایشان است و قسمت دوم این است که کلام شیخ(ره) را مطرح کرده و مورد اشکال قرار داده‌اند.

اما اصل نظریه مرحوم محقق اصفهانی(ره) این است که فرموده‌اند: بین تبدل در تقلید و تبدل در اجتهاد فرق وجود دارد، در تبدل در اجتهاد، وقتی که مجتهد در ابتدا دلیلی پیدا نمی‌کند بر اینکه مثلاً تسبیحات اربعه سه مرتبه است و بنا بر اصالة البراءه می‌گوید: یک مرتبه کافی است و زائد بر یک مرتبه واجب نیست، اما بعد از مدتی اماره‌ای بر لزوم سه مرتبه گفتن در تسبیحات اربعه پیدا می‌کند، در اینجا باید ببینیم که دایره حجیت این اماره چه مقدار است؟

ایشان فرموده: این اماره هم نسبت به اعمال لاحق حجیت دارد و هم نسبت به اعمال سابق، چون وقتی که این اماره حجیت است، اینطور نیست که در اماره نوشته شده باشد که از وقتی به دست شما رسید حجیت و دلالت دارد.

پس در نتیجه فرموده‌اند: در باب تبدل اجتهاد، چون وقتی که رأی مجتهد تغییر پیدا می‌کند، یک اماره و دلیلی پیدا می‌کند که آن دلیل و اماره، دایره اعتبارش آنقدر وسیع است که اماره گذشته را هم می‌گیرد، در نتیجه می‌گوییم که: اجزاء در کار نیست و باید تمام این اعمال گذشته را اعاده کند. البته عرض کردیم که این مطلب با قطع نظر از قاعده «لاتعاد» است.

(سؤال و پاسخ استاد): یک فرمایشی امام(قدس سره) داشتند که در جایی که مجتهد بر طبق اصل عملی عمل کرده باشد، اجزاء در کار است، اما اگر بر طبق اماره عمل کرده باشد، این اماره جدید اماره قبلی را تخطئه کرده و می‌گوید: آن اماره طریقت بر واقع نداشت، البته این بحث‌های مفصلی بود که در تبدل اجتهاد مطرح کردیم. مرحوم آقای بروجردي(ره) هم بین امارات و اصول عملیه فرقی نگذاشتند و در تمام موارد قائل به اجزاء شده‌اند و ما هم همین نظریه ایشان را اختیار کردیم. علی‌ای حال این بحث‌ها به صورت مفصل در باب تبدل اجتهاد مطرح شده است.

اما محقق اصفهانی(ره) بر خلاف آن مسئله تبدل در تقلید فرموده‌اند: این طور نیست که شخص که به مجتهد دوم مراجعه کرده، اعتبار و حجیت این نظر مجتهد دوم آنقدر دامنه‌اش وسیع باشد که بگوید: آن اعمال قبلیت هم باید بر طبق نظر من باشد، پس دایره حجیت قول این مجتهد دوم شامل اعمال گذشته نمی‌شود.

بنابراین مرحوم اصفهانی(ره) در تبدل در تقلید قائل‌اند به اینکه اجزاء در کار است و از کلماتشان استفاده می‌شود که اگر فرضاً به مجتهدی به خیال اینکه این مجتهد اعلم بوده رجوع کند و بر طبق نظرش عمل کند، بعد از یک مدتی متوجه شود که اعلم نیست و به دیگری رجوع کند، در اینجا قطعاً باید اعمال سابقه‌اش را اعاده کند و اینکه نتیجه در تبدل در تقلید اجزاء است، در این مورد جریان ندارد.

بنابراین در چنین موردی که بر حسب تعبیر خودشان شخص مقلد مجتهد اعلم بوده، حال اعلم فوت کرده و به یک حی که در بین اُحیاء اعلم است رجوع کرده است، اما ممکن است که این حی نسبت به آن میت اعلم نباشد که ایشان فرموده: در اینجا اجزاء در کار است و نتیجه تبدل در تقلید در اینجا اجزاء است و اعمال گذشته‌اش درست است.

نقد و بررسی کلام مرحوم شیخ(ره) توسط مرحوم اصفهانی(ره)

بعد ایشان فرمایش مرحوم شیخ(ره) را به عنوان اشکال بر نظریه‌اشان مطرح کرده و جواب داده است.

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: حجیت رأی مجتهد برای مقلد از باب طریقت است، لذا وقتی که سراغ مجتهد دیگر می‌رود، کشف از این می‌کند که آن رأی مجتهد اول طریق نبوده است، پس دیگر نتیجه عدم اجزاء می‌شود.

بعد مرحوم محقق اصفهانی(ره) به عنوان جواب از شیخ فرموده‌اند: قبول نداریم که رأی مجتهد به عنوان طریق برای مقلد مطرح باشد، چرا که مقلد به عنوان طریق به رأی مجتهد عمل نمی‌کند، بلکه به عنوان نیابت است، یعنی چون مقلد، خودش عاجز است از اینکه احکام شرعیه را استنباط کند، به مجتهد مراجعه می‌کند، پس مجتهد به عنوان نیابت از مقلد و به عنوان اینکه نازل منزله مقلد است مطرح است.

پس مرحوم اصفهانی(ره) مسئله طریقت را به طور کلی کنار گذاشته‌اند.

نقد و بررسی کلام شیخ(ره) توسط استاد محترم

در اینجا نسبت به نظر هر دو بزرگوار باید مطالبی را عرض کنیم، اولاً اگر یادتان باشد گفتیم که اگر قائل به طریقت هم شویم، باز طریقت ملازم با عدم اجزاء نیست. گفتیم که: وقتی که دلیلی برای کسی عنوان طریقت دارد، این هم عنوان طریقت دارد و هم عنوان حجیت و عرض کردیم که بعداً که اماره دومی می‌آید، همان طور که آن اماره دوم، اماره اول را تخطئه می‌کند، از اول در حینی که این اماره اول هم قائم شده، اماره اول هم اماره دوم را تخطئه می‌کند و هیچ راهی وجود ندارد که بگوییم: تا به حال بر مکلف یا مجتهد عمل به این طریق لازم بوده و از حال به بعد عمل به آن طریق لازم است.

درست است که اماره دوم می‌گوید: «أنا طریق» و طریقت غیر را از بین می‌برد، اما چون همین حالت نسبت به اماره اول هم وجود دارد و اماره اول هم می‌گوید: «أنا طریق» و طریقت غیر را از بین می‌برد، نتیجه این می‌شود که باید تفکیک کرده و بگوییم: تا قبل از اماره دوم عمل به این طریق لازم بوده و از حالا به بعد عمل به آن طریق لازم است و عرض کردیم که مسئله تصویب هم لازم نمی‌آید، بلکه مسئله عمل به حجت است.

باید عملمان مطابق با حجت باشد، حال کدام مطابق با واقع است نمی‌دانیم، وقتی که اماره دوم هم قائم می‌شود، نمی‌توانیم بگوییم که: اماره دوم مطابق با واقع است یا اماره اول، بلکه بر ما لازم است که به حجت عمل کنیم، تا به حال به این حجت عمل می‌کردیم و حال که حجت جدیدی پیدا کردیم، از حالا به بعد عمل به آن حجت می‌کنیم.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) فرض این است که با وجود حجت دوم، حجت اول دیگر از حجیت ساقط است، اصلاً فرض این است می‌گوییم: این حجتی است که کشف خلاف می‌شود، یعنی می‌گوییم: کشف از این می‌کند که آن دلیلی که تا به حال برای ما دلیلیت داشت، دیگر دلیلیت ندارد و دلیل اقوایی بر این مسئله پیدا کردیم.

قبلاً بر خلاف مشهور که گفته‌اند: باید بین سببیت و طریقت فرق بگذاریم که بنا بر سببیت قائل به اجزاء و بنا بر طریقت قائل به عدم اجزاء می‌شویم، عرض کردیم که بنا بر قول به طریقت هم قاعده اجزاء است، برای اینکه قبول داریم که وقتی اماره دوم آمد می‌گوید: دیگر اماره اول طریق نیست، ولی اماره اول را در ظرف خودش، از حجیت ساقط نمی‌کند، یعنی اگر به ما بگویند که: آیا تا به حال بر طبق حجت عمل کردید یا عملتان بلا حجت بوده است؟ می‌گوییم: تا به حال عمل ما بر طبق حجت بوده است، اما حال حجتی آن حجت سابق را تخطئه کرده، بعد از این بر طبق حجت دیگر عمل می‌کنیم.

نقد و بررسی کلام مرحوم اصفهانی(ره) توسط استاد محترم

مطلب دوم این فرمایش مرحوم اصفهانی(ره) است که فرموده: مجتهد به منزله نایب از مقلد هست که این حرف درستی نیست و در جای خودش گفته‌اند که: رجوع به مجتهد به عنوان رجوع به اهل خبره است. اما رجوع به اهل خبره موضوعیت ندارد، بلکه از باب این است که قول اهل خبره کشف از واقع می‌کند، یعنی وقتی به اهل خبره رجوع می‌کنید، از باب این است که قول اهل خبره کاشف و طریق از واقع است، پس رجوع به مجتهد الا و لابد من باب طریقت و کاشفیت به واقع است.

اصلاً مسئله نیابت مجرد تعبیر است و یک تعبیر خشک و خالی بیشتر نیست و دلیلی که این مطلب را اثبات کند نداریم. به عبارت دیگر ادله تقلید، یکی سیره عقلاییه است و دیگری ادله لفظیه که چه از سیره عقلاییه و چه از ادله لفظیه، به هیچ وجه مسئله نیابت و تنزیل را استفاده نمی‌کنیم و تنها مسئله طریقت و کشف از واقع مطرح است.

پس نتیجه گرفتیم که به حسب قاعده در تبدل تقلید اجزاء وجود دارد و مسئله اجزاء مطرح است و گفتیم که: بنابر طریقت اجزاء است و در نتیجه باید بگوییم که: این مقلدی که مقلد یک مجتهد بوده و حال مقلد مجتهد دیگر شده، عملش مجزی است و هیچ نیازی به اعاده و تکرار ندارد. این تمام کلام در بحث اجزاء بود و ان شاء الله از فردا مقدمه واجب را شروع می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین